

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مكتبة المصطفى
طبعة المصطفى

[illegible][illegible]

چون از ضربت سینه میشتن او را
 که ضربت اول از قفسه یعنی
 عادتش کن گفت ضربت دوم
 با نیزه بدون ملاطافه از او فریاد
 مثل اختتام بر صداقت شکایت
 قول شایسته قاصد خدا
 و یا اختتام بر حسن چون اله افق
 و مثل ذلالت دیدن صورت
 قاتلش الذی مرتفع

[illegible]

بصدق بکذب صفت نتوان کرد و آن بر چند قسم است امر چون **اَضْرَبَ**
 و نفی چون **لَا تَضْرِبْ** و استعظام چون **هَلْ ضَرَبَ** زید و متنی چون **کَیْفَ**
زَیْدُ الحاضر و و ترحی چون **لَعَلَّ** عمر انکایت و عقود چون **بَعِثْ** و اشتیاق
 و تدا چون **يَا اَللّٰه** و عرض چون **اَلَا تَنْزِلُ** بنا کف نصیب **خَيْرًا** و قسم
 چون **وَاللّٰه** **اَلَا خَيْرٌ** زید و تعجب چون **مَا اَحْسَنَهُ** و احسن به
 فصل بدانکه مرکب غیر مفید آنست که چون قابل بیان سکوت کند
 سامع را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر سه قسم است اول مرکب
 اصنافی چون **عَلَامٌ زَیْدٌ** جزو اول را مضاف گویند و جزو دوم را
 مضاف الیه و مضاف الیه همیشه محسوس باشد و دوم مرکب بنائی
 و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی
 باشد چون **اَحَدٌ عَشَرَ** تا **تِسْعَةٌ عَشَرَ** که در اصل **اَحَدٌ** و **عَشْرٌ** و **تِسْعَةٌ**
 و **عَشْرٌ** بوده است و او را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند و هر دو جزو
 مبنی باشد بر فتح الاثناعشر که جزو اول مرکب است سوم مرکب
 منع صرف و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن
 حرفی نباشد چون **بَعْلَبُکَ** و **حَضْرَهُوْکَ** که جزو اول مبنی باشد

[illegible]

در اسم فاعل و اسم مفعول چون الضارب والمضروب و ذو و معنی
 الذی در لغت بنی طی نخجاء یعنی ذو ضربک بدانکه ای و آیه و معنی
 چهارم اسمای افعال و آن بر دو قسم است اول معنی امر حاضر
 چون رؤید و یله و حیهل و هله و و معنی فعل ماضی و هیکه
 و شکان و شخم اسمای اصوات چون آخ آخ و آف و ف و ع و عاق
 و شخم اسمای ظروف طرف زمان چون اذ و اذ و معنی و کیف
 و آیان و آمس و مد و مند و قط و عویض و قیل و یعد و قتیکه
 مضان باشد و مضان الیه محذون منوی باشد و ظرف مکان چون
 حیث و قدیم و حیث و قتی و قتی که مضان باشد و مضان الیه
 محذون منوی باشد و مفعول کلمات چون که و کذا کنایت از
 و کیت و ذلت کنایت از حدیث و شخم مرکب بنائی چون احد عشر
 فصل بدانکه اسم بر دو ضرب است معرفه و نکره معرفه آنست که موضوع
 باشد برای چینی معین و آن بر هفت نوع است اول مضمرات
 و دوم اعلام چون زید و عمرو و سوم اسمای اشادات
 چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را بهیتمات گویند

در اسم فاعل و اسم مفعول چون الضارب والمضروب و ذو و معنی
 الذی در لغت بنی طی نخجاء یعنی ذو ضربک بدانکه ای و آیه و معنی
 چهارم اسمای افعال و آن بر دو قسم است اول معنی امر حاضر
 چون رؤید و یله و حیهل و هله و و معنی فعل ماضی و هیکه
 و شکان و شخم اسمای اصوات چون آخ آخ و آف و ف و ع و عاق
 و شخم اسمای ظروف طرف زمان چون اذ و اذ و معنی و کیف
 و آیان و آمس و مد و مند و قط و عویض و قیل و یعد و قتیکه
 مضان باشد و مضان الیه محذون منوی باشد و ظرف مکان چون
 حیث و قدیم و حیث و قتی و قتی که مضان باشد و مضان الیه
 محذون منوی باشد و مفعول کلمات چون که و کذا کنایت از
 و کیت و ذلت کنایت از حدیث و شخم مرکب بنائی چون احد عشر
 فصل بدانکه اسم بر دو ضرب است معرفه و نکره معرفه آنست که موضوع
 باشد برای چینی معین و آن بر هفت نوع است اول مضمرات
 و دوم اعلام چون زید و عمرو و سوم اسمای اشادات
 چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را بهیتمات گویند

در اسم فاعل و اسم مفعول چون الضارب والمضروب و ذو و معنی
 الذی در لغت بنی طی نخجاء یعنی ذو ضربک بدانکه ای و آیه و معنی
 چهارم اسمای افعال و آن بر دو قسم است اول معنی امر حاضر
 چون رؤید و یله و حیهل و هله و و معنی فعل ماضی و هیکه
 و شکان و شخم اسمای اصوات چون آخ آخ و آف و ف و ع و عاق
 و شخم اسمای ظروف طرف زمان چون اذ و اذ و معنی و کیف
 و آیان و آمس و مد و مند و قط و عویض و قیل و یعد و قتیکه
 مضان باشد و مضان الیه محذون منوی باشد و ظرف مکان چون
 حیث و قدیم و حیث و قتی و قتی که مضان باشد و مضان الیه
 محذون منوی باشد و مفعول کلمات چون که و کذا کنایت از
 و کیت و ذلت کنایت از حدیث و شخم مرکب بنائی چون احد عشر
 فصل بدانکه اسم بر دو ضرب است معرفه و نکره معرفه آنست که موضوع
 باشد برای چینی معین و آن بر هفت نوع است اول مضمرات
 و دوم اعلام چون زید و عمرو و سوم اسمای اشادات
 چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را بهیتمات گویند

[illegible]

در هر سال ۱۲
مستقیم و در این وقت
در هر سال ۱۲
مستقیم و در این وقت

آفست که ولایت کند پیش از دو سبب آنکه تعبیری در واحد کرده باشند
 فقط چون رجال یا تعبیر چون فلک که واحدش نیز فلک است بدون
 فعل و جمع هم فلک بر وزن است بر آنکه جمع باعتبار لفظ و قسم
 جمع تکسیر و جمع تصحیح جمع تکسیر آنست که بنای واحد در وسلامت نباشد
 چون رجال و مساجد و آب و بنی جمع تکسیر در ثلاثی بسماع متصل
 دارد و قیاس برادر و جمالی نیست اما در رباعی و خاصی بر وزن قلیل
 آید چون جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر
 و جمع تصحیح آنست که بنای واحد در وسلامت ماند و آن بر دو قسمست
 جمع مذکر و جمع مؤنث جمع مذکر آنست که واوی ماقبل مضموم یا یائی
 ماقبل مکسور و نونی مفتوح و ر آخرش پیوند چون مُسْلِمُونَ
 و مُسْلِمَاتٌ و جمع مؤنث آنست که الفی یا تائی یا آخرش پیوند چون
 مُسْلِمَاتٌ و بد آنکه جمع باعتبار معنی بر وزن نوعست جمع قلت و جمع
 کثرت جمع قلت آنست که بر کم از ده اطلاق کنند و آنرا چهار
 بناست افعِلْ مثل اکتب و افعال چون اقوال و افعلة مثل اعوانه
 و فعلة چون غلمه و و جمع تصحیحی الف و لام یعنی مُسْلِمُونَ و مُسْلِمَاتٌ

و چون کثیر است که بخواهد بیشتر از ده اطلاق کنند و اینها آن هر چه غیر از این شش است
 فصل بدانکه اعراب اسم سه است رفع و نصب و جر اسم ممکن با اعتبار
 وجه اعراب بر شش زده قسمت اول مفرد منصرف صحیح چون دید
 و دوم مفرد منصرف جاری مجرای صحیح چون دکتو سوم جمع مکسر
 منصرف چون بر جبال و بر جبالان بضم باشد و نصب بفتح و جر بکسر
 چون جاکوئی دید و دکتو و بر جبال و دکتو و دکتو و دکتو و دکتو
 و مرکب دید و دکتو و بر جبال چهارم جمع مؤنث سالم رفعت
 بضم باشد نصب و جر بکسر چون هنر مسلمات و کرایت مسلمات
 و مرکب مسلمات و کرایت مسلمات و کرایت مسلمات و کرایت مسلمات
 سبب از اسباب منع صرف در و باشد و اسباب منع صرف
 نه شش عدل و وصف و تائید و معرفه و جمعه و جمع و ترکیب و وزن
 و الف و نون زائدتان چون عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 و ابن و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 باشد و نصب و جر بفتح چون جاء عمر و کرایت عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 ششم اسمی سه کثیر در وقتیکه مضاف باشند بغير یای مذکر چون

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

یا علی ما قبل مکسور باشد چون قاضی رخصت بقدر ضمه باشد و نصبش بقوم
 لفظی و جرش بقدر کسره چون جاء القاضی و ساریت القاضی و غیره
 یا القاضی ساز و هم جمع مذکر سالم مضاف بیای میگویم چون مستلج
 رخصت بقدر واو باشد و نصب جرش بیای ما قبل مکسور چون هو کاء
 مستلج که در اصل مستلج بود و نون با ضافت سا قاطب شد و او و یا
 جمع شده بودند و سابق ساکن بود و او را بیابیل کردند و یا را در یا
 او خام کردند مستلج شد ضمه میم را کسره بدل کردند و لکیت مستلج و کت مستلج
 فصل بداند که اعراب مضارع سه است رفع و نصب و جزم فصل
 مضارع باعتبار وجه اعراب بر چهار قسم است اول صحیح و دوم خمیر
 یازم و جمع برای تشبیه و جمع مذکر و برای واحد مؤنث مخاطبه رخصت بضمه
 باشد و نصب بفتحه و جزم بسکون چون هو یضرب و کن یضرب و لک
 یضرب و و هم مفرد معتل و او ی چون یغزو و یائی چون یرقی رخصت
 بقدر ضمه باشد و نصب بفتحه لفظی و جزم بحذف لام چون هو یغزو
 و یرقی و کن یغزو و کن یرقی و لک یغزو و لک یرقی سوم مفرد معتل
 الفی چون یرضی رخصت بقدر ضمه باشد و نصب بقدر فتحه و جزم

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

[illegible]

بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست و افعال در عمل بر دو گونه است قسم اول معروف
قسم دوم ناشی از غیر معروف چون می و کا و تا هم باشد یا ناقص چون کان و صا تا
بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی فاعل یا مفعول کن چون قائم
ای فعلیکه منسوب شود به فاعل یا مفعول یا به فاعل یا مفعول یا به فاعل یا مفعول
بدانکه هر یک از این دو قسم را به این صفت اول مفعول مطلق را چون قائم و
مفعول مطلق را چون قائم و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

موجودہ اور علی دین محمد

باب سوم در عمل اسماى عالمه و آن یازده قسم است

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

فصل سوم در حروف غیر علامه و آن شانزده قسم است ^{حروف تینیه} حروف تینیه
و آن شش است ^{حروف تینیه} الّا و اما و او و و هم حروف ایجاب آن شش است ^{حروف تینیه} ثبته
و کَلّ و اَجَل و اِی و جیر و آن سوم حروف تفسیر و آن دوست ای و اَل
لَقَوْلَهُ تَعَالٰی نَادِیْنَهُ اَنْ یَّآ اَبْرٰهیمُ مِیْهَارِمْ حروف مصدریه و آن سه
مَآ و اَنْ و اَنْ مَآ و اَنْ در فعل رویت تا فعل ^{ای نامها بلفظ بود و آن یا از برای اسم} معنی مضاعف باشد چه اسم
حروف تخصیض و آن چهار است ^{حروف تینیه} الّا و الا و لَوّ و لو و ما و ما ششم حروف توقیع
و آن قدست برای تحقیق در ماضی و برای تقریب ماضی بحال و در مضارع
برای تقلیل هفتم حروف استفهام و آن سه است ما و همزه و اَنْ ششم
حروف روع و آن کَلّ است بمعنی بازگردانیدن و بمعنی تحذیر آمده است
و اَنْ کَلّ سَوَفَ تَعْلَمُوْنَ مَهْم تَنْوین و آن و ج است مَلْکُ جِین نَدید
و تَنْکیر چون صَدِ اَی اُسْکْتُ سَکُوْتُ کَافِی وَفَتْ مَآ اَمَصَه بمعنی تَنْوین
لَغَا اُسْکْتُ السَّکُوْتُ اَلْآن و عوض چون یَوْمَئِذٍ و مُتَابِله چون
سَلَامَاتٍ و تَرْنَم که در اخباریات باشد شَهْرَ اَقْبَلِ اللّوْمَ عَاذِلَ وَالْعَبَابِ
قُوْلِ اِنْ اَصْبَحْتُ لَقَدْ اَصْبَحْتُ و تَنْوین تَرْنَم در اسم و فعل و حرف
و د ایا چهار اولین خاص است با اسم و هم نون تاکید در آخر فعل مضارع

[illegible]

۱۰ اصل با شهادت من است که این
 ۱۱ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۲ اصل و حدیث است که این
 ۱۳ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۴ اصل و حدیث است که این
 ۱۵ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۶ اصل و حدیث است که این
 ۱۷ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۸ اصل و حدیث است که این
 ۱۹ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۲۰ اصل و حدیث است که این

[illegible]

چون بحث شنی کتاب نیز بود برای فایده طلبان و دانه

بدانکه استثنای لفظی است که ذکر باشد بعد الا و اخوات آن یعنی غیر و سوس
 و اما شایع و عدا و ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن تا ظاهر هرگز و دکه منسوب نیست
 بسوی استثنای نه نیست کرده شده است بسوی ماقبل وی و آن بر دو قسم است
 متصل و منقطع متصل آنست که خارج کرده شود از متعدد بلفظ الا و اخوات وی
 مثل چاکه فی القوم الا زید پس بید که در قوم داخل بود از حکم بی خارج کرده
 و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا و اخوات وی و خارج کرده شود از متعدد
 بسبب آنکه استثنای داخل نباشد در استثنای منته مثل جاء فی القوم الا حاکم که
 حاکم در قوم داخل نباشد بلکه آب استثنای بر چهار قسم است اول آنکه اگر استثنای بعد الا
 در کلام موجب شود پس استثنای همیشه منصوب باشد نحو جاء فی القوم الا زید
 و کلام موجب آنکه در آن نفی و تنهاف نام نباشد و همچنین در کلام غیر موجب اگر
 استثنای از استثنای منته مقدم گرداند منصوب خوانند نحو ما جاء فی الا زید الا حاکم
 و استثنای منقطع همیشه منصوب باشد و اگر استثنای بعد الا و عدا واقع شود بر وجه
 اکثر علما منصوب باشد و بعد ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن همیشه منصوب باشد

و اما استثنای که ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن تا ظاهر هرگز و دکه منسوب نیست
 بسوی استثنای نه نیست کرده شده است بسوی ماقبل وی و آن بر دو قسم است
 متصل و منقطع متصل آنست که خارج کرده شود از متعدد بلفظ الا و اخوات وی
 مثل چاکه فی القوم الا زید پس بید که در قوم داخل بود از حکم بی خارج کرده
 و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا و اخوات وی و خارج کرده شود از متعدد
 بسبب آنکه استثنای داخل نباشد در استثنای منته مثل جاء فی القوم الا حاکم که
 حاکم در قوم داخل نباشد بلکه آب استثنای بر چهار قسم است اول آنکه اگر استثنای بعد الا
 در کلام موجب شود پس استثنای همیشه منصوب باشد نحو جاء فی القوم الا زید
 و کلام موجب آنکه در آن نفی و تنهاف نام نباشد و همچنین در کلام غیر موجب اگر
 استثنای از استثنای منته مقدم گرداند منصوب خوانند نحو ما جاء فی الا زید الا حاکم
 و استثنای منقطع همیشه منصوب باشد و اگر استثنای بعد الا و عدا واقع شود بر وجه
 اکثر علما منصوب باشد و بعد ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن همیشه منصوب باشد

افعال باشند و اسمیکه
 اینها باشد و منفرد و جمع
 از اسامی و سوس و سوا و
 استثنای منقطع از دانه برای
 بعد از افعال و اسمیکه
 باشد و افعال و اسمیکه
 استثنای منقطع از دانه برای
 در آخر بحث مذکور است ۱۲

نحو جاءني القوم خلا زيدا وعدا زيدا ثم ووم انك مستثنى
 بعد الاداء كلام غير موجب واقع شود و مستثنی منه هم مذکور باشد پس در آن دو وجه است
 یکی آنکه منصوب باشد بربیل استثناء و دیگر آنکه بدل باشد از ما قبل خویش چون
 ما جاءني احد الا زيدا او لا زيدا و سوم آنکه مستثنی منفرغ باشد یعنی
 مستثنی منه مذکور نباشد و در کلام غیر موجب واقع شود پس اعراب استثنی بالا درین
 صورت بحسب احوال مختلف باشد نحو ما جاءني الا زيدا و ما رايت الا زيدا
 و ما قرئت الا زيدا چهارم آنکه مستثنی بعد لفظ غیر و سومی و سوار واقع شود
 پس استثنی را مجرور خوانند و بعد حاشا بر مذرب کثرت مجرور باشد و بعضی نصب
 هم جائز دانسته اند چون جاءني القوم غير زيدا و سواي زيدا و سواي زيدا
 و حاشا زيدا و بدانکه اعراب لفظ غیر مثل اعراب استثنی بالا باشد در جمیع صورتهای
 مذکوره چنانکه گوی جاءني القوم غير زيدا و غير حجار و ما جاءني غير
 زيدا القوم و ما جاءني احد غير زيدا و غير زيدا و ما جاءني غير زيدا
 و ما رايت غير زيدا و ما قرئت غير زيدا و بدانکه لفظ غیر موضوعست برای
 صفت و گاه برای استثناء آید چنانکه الا برای استثناء موضوعست و گاه در
 استعمال شود قوتی که کان فیها الهة الا الله لفسد کلامی که میگوید لا اله الا الله

و ما لا يعنى
والفعل
وخبر كان
وما دخله فن

والجوزة توضع يكون اعراجها كما عرّبه وهي خمس النعت والتاكيد
والمعطوف بحرف العطف وتعرفه والبدل وعطف البيان والمبني
المضمرات واسماء الاشارة والموضولات والكليات واسماء الافعال
واسماء الاصوات وبعض الظروف ايضا الاسم على قسمين مشتق وجبا
فالمشتق اسم الفاعل واسم المفعول والصفة المشبهة واسم الزمان
واسم المكان واسم الآلة والجماد مساواة كالمصدر وغيره والماضي مضارع
والامر باللام والامر بها وتسمى فالماضي الامر باللام بنيان واسماها معا
ثم المضارع يرتفع اذا تجرد عن الناصب الجازم ويتصّبب لناصره فيجرم
بالجازم وتسمى ذكر ان الناصب الجازم في بحث الحرف واما الامر باللام
فيعجزه ان ابداهم علم ان الفعل لا يؤم او متعدّ فاللازم ما لا يقتضي مفعولا به
مثل جاز وقت الصلاة والمتعدّي ما يقتضيه وهو على ثلاثة انواع متعدّي
مفعول به واحد كضرب ومتعدّي مفعولين مثل علم واعطى او متعدّي
ثلاثة مفاعيل نحو اعلم واكبر ومنه حروف عاملة ومنه حروف غير عاملة
فالعاملة الجوار هي سبعة عشر فالبار والطار والكاف واللام والواو
وميم ومذ وظلا وعدا وزج وحاشا ومن وعن وعلى وحتى وتي و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

This image shows a vertical strip of a document page. On the left side, there is a decorative border with a repeating pattern. The main body of the page is a large, dark, textured area that appears to be a scan of a document with very poor quality or a heavily obscured page. The texture is grainy and noisy, making any original content illegible.

[illegible]

والتواصب للفعل المضارع وهي أربعة أن ولكن وكى واذن واجازم المضارع
 وهي خمسة أن ولم ولما ولأم والامر والالهي واخر حرف المشبهة التي تنصب الاسماء
 وترفع الاخبار وهي ان وان وكان ولكن واكيت وتعمل في حقها ما في حق
 وتدخل حينئذ على الافعال ايضا وحروف النداء التي تنصب المنادي المنصاة
 والمشبدة والتكررة وهي خمسة يا ويا ويها واكي والهمزة ولا النافية للجنس
 وما ولا بمعنى ليس وغير العاملة الحروف العاطفة وهي الواو والفاء وهمزة
 واو واها وايم ولا وبل ولكن وحروف التبيهة هي الاو اما وها وحروف الاستعانة
 وهي نعم وبلى واي واجل وغير وان وحروف التفسير هي اتي وان وحروف
 التخصيص وهي ها والاولا ولو لا وما ولا يزنهما الفعل لفظا او وقتا
 وحرف التوخي وهو قد وحروف الاستفهام هي الهاء والهمزة وكل وحرف
 التوخي وهو كلا وقد جار بمعنى حقا وكذلك المصدرية وان وكو واما
 للشرط وتا التانيث فاساكنة منها تنحى آخر الماضي والمتحركة آخر الامر
 والتثنية وهو نون ساكنة تتبع حركة الآخر لا التاكيد الفعل ونون التاكيد
 مخففة او مشددة وتختص بالفعل وتدخل في الامر والهي والاستفهام
 والتثنية والعرض والقسم قلت في النفي لا قدمت الخلاصة

فقد انقضت هذه الحروف
 في حروف النفي والامر والهي
 في حروف التوخي والشرط
 في حروف التثنية والعرض
 في حروف القسمة والنفي
 في حروف التثنية والعرض
 في حروف القسمة والنفي

حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي

حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي

حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي

حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي
 حرف التثنية والعرض
 حرف القسمة والنفي

[illegible]

اوست
 مجمع السالكين حضرت
 سرفرازات علیهم السلام و انبیا و اولاد
 و صاحبین و غیره و اینان که
 صلوات بر او باد و اینان که
 در سوره آن است که در
 لبوی خلاق عالم را نشاند
 ز فاعل خلقت و قهر و قدرت
 شود و در تکیه کباب
 سبب است و اجابت باشد
 چنانچه در تکیه کباب
 کماله کبریا
 ۸۹

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين في العاقبة للمتقين في الصلوة على رسول محمد سيد العالمين في على
 آل وصحابة أجمعين علمي يا بني طحال المدعو عن أمك علما نافعان المبتدأ وخبره
 مرفوعان أما خبر زيد قائم والفاعل مرفوع والمفعول بمنصبوب نحو ضرب زيد عمر
 والمفعول تام سيم فاعله أيضا مرفوع نحو ضرب زيد وأعلم أن كان وصاروا أصبح وليس
 وما ولا اثنين بلين واخواتها ترفع الاسم ونصب الخبر نحو كان زيد قائما ولا أن
 ولكن المشددة وليست لعل نصب الاسم وترفع الخبر نحو أن زيد قائم وأما إذا اتصل بها
 ما الكاف فيبطل عملها نحو أنما زيد قائم والجال منصوب نحو جاري زيد ركبنا ونظرنا الزمان
 والمكان منصوبان أيضا نحو خرجت يوم الجمعة وقت خلفك التسمية منصوب نحو جاري
 عشرون سبعا وأسماء الخمسة كان نكرة غير مضافة فربوبي نحو لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

[illegible][illegible]

من الكلام المثبت كذا كمنصوب نحو جاني القوم الازيد او المستثنى
 من الكلام المنفي يجوز رفعه على البدل والتعصب على الاستثناء نحو جاني
 القوم الازيد وزيد والميتاوي المنفي منصوب بالمتنوين نحو يازيد والميتاوي المنفي
 منصوب بالمتنوين نحو ياعبد الله ومن الى وفي وخلا وعلى كخص الازيد نحو من زيد
 لو كذا الباء والكاف نحو زيد وزيد وحروف تفضيل المقسم به هي الباء والواو والتاء نحو
 ما كذا الاصل كذا او المضاف اليه مجرور نحو غلام زيد والاعراب الاضافة مخصوصان
 بالانحراف واما علم ان كل اسم في بيان من تسعة اسباب وسبب في مقامها يكون موضع
 المجرر منصوب بالمتنوين وهي التعريف التامية ووزن الفعل والوصف والاعتناء والجملة
 والتوكيد وصيغة متبني الجموع والالف والنون الزائدتان واما علم ان اعراب رابعة
 اشياء يتبع اعراب الاول فهي الصفة كجاني في زيد العاقل والعطف نحو جاني
 زيد وعمر والتاكيد نحو قام القوم كلمه والبدل نحو قام زيد عمك المطابق بين الصفة
 والموصوف في كل الاعراب التعريف والتكثير والتكثير التامية والافراد التامية وجمع
 المتعرق ياتبع على شئ بعينه وهي خمسة اوجه اسم العلم والضمير والاشارة وما قبل الالف
 واللام وما اضيف الى احد هذه الاربعة والتكثرة ما تقع على كل امية كرجل وامرأة كذا
 ما يخلو عن الالف المقصورة والممدودة الزائدين في التار التي تصير في الوقف والتمثيل

على الكلام المنفي كذا كمنصوب نحو جاني القوم الازيد او المستثنى
 من الكلام المنفي يجوز رفعه على البدل والتعصب على الاستثناء نحو جاني
 القوم الازيد وزيد والميتاوي المنفي منصوب بالمتنوين نحو يازيد والميتاوي المنفي
 منصوب بالمتنوين نحو ياعبد الله ومن الى وفي وخلا وعلى كخص الازيد نحو من زيد

من الكلام المنفي كذا كمنصوب نحو جاني القوم الازيد او المستثنى
 من الكلام المنفي يجوز رفعه على البدل والتعصب على الاستثناء نحو جاني
 القوم الازيد وزيد والميتاوي المنفي منصوب بالمتنوين نحو يازيد والميتاوي المنفي
 منصوب بالمتنوين نحو ياعبد الله ومن الى وفي وخلا وعلى كخص الازيد نحو من زيد

من الكلام المنفي كذا كمنصوب نحو جاني القوم الازيد او المستثنى
 من الكلام المنفي يجوز رفعه على البدل والتعصب على الاستثناء نحو جاني
 القوم الازيد وزيد والميتاوي المنفي منصوب بالمتنوين نحو يازيد والميتاوي المنفي
 منصوب بالمتنوين نحو ياعبد الله ومن الى وفي وخلا وعلى كخص الازيد نحو من زيد

[illegible]

بودن از
 اینچهار سال که از تقدیر
 مثل علامی بخوابی
 و درین نامی و صورت
 و در صورت و علم
 نیز از هر یک که
 جایز است از حد
 علم را به پیش
 و خوشی آن و در
 زن و هم که
 زن و هم که
 زن و هم که

۳۹
 غایت در کجایان دان
 من شمر گاه در دوزخ
 است خاکی را من گسختن
 صفات ذریه و خصال
 نوز علی و دیلا فاد
 من طو که جوت تال
 کند سام و زهری
 فصل فصل و فصل
 جمع مود

تفاتی است مغرب و در وقت

[illegible]

<p>ان نو دیکان سماعی هفت گانه برقرار است</p>		<p>ان سماعی سیزده نوع است بی رومی را</p>
<p>نوع اول هفت حروف مجزیه و بیاض و قیر</p>		<p>کاذبین یک بیت آمد جله یحون و چرا</p>
<p>نوع دوم کاف و لام و واو و نون و زحلا</p>		<p>رجا شاعر عذافی عن علی حتی الی</p>
<p>نوع سوم با و یاء و همزه و الایا و ای و بیاض</p>		<p>نوع چهارم ناصب و سبب و این هفت حرفی</p>
<p>نوع پنجم ان و کن پس کی و نین چار حرفی</p>		<p>نوع ششم نصب و قبل کنندین جمله اتم و قضا</p>
<p>نوع هفتم ان و کلم لما و لام و لای و می و نیز</p>		<p>نوع هشتم پنج حرف جازم فاعله هر یک بیضا</p>
<p>نوع نهم سن و ما و ما و ای و حیثما و اذما و مئ</p>		<p>نوع دهم ایما ائی نه اسم جازم و فصل</p>

[illegible]

<p>این افعال از تالیف شده اند اما بحال متعارف نیستند و بعضی کتب در این باب مضارع باشد گوی با آن و گذشته و آن کتب که در گذشته و مضارع و آن کتب که در گذشته و مضارع و آن کتب که در گذشته و مضارع</p>	<p>و دیگر افعال متعارف عمل چون هستند هست آن کا و کربا و شکن دیگر عسی</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین کلام حمد و ثناء است و خوشترین جمل نعت سید الانام علیه و آله
 و اصحابه الف تحیه و سلام اما بعد مخفی مباد که بنده عاصی المتسک بفضل
 الله الهادی الی تحقیق فیض آبادی برای افادت مبتدیان سطرهای چند در
 تحقیق جمله و کلام از کتب معتبره مثل رضی و نهج و شرح صمدیه صدرالدین مدنی
 و غیره جمع نمودم و عمده المرام فی تحقیق الجملة و الکلام نام نهادم امید از
 ناظران با انصاف آنکه اگر خطائی بینند یا صلاحش کوشند و اگر لغزشی یابند
 بذیل عفو بپوشند و از جوهر البهره فی التوفیق فی سبیده از نعمه الله تعالی
 بدان اسعدنی و اسعدک الله تعالی فی الدارین که لفظ موضوع یا خبر و
 بر جزو معنی دلالت میکنند یا اول را مرکب گویند و ثانی را مفعول و آن بر
 چهار گونه است یکی آنکه لفظ خبر ندارد چون همزه استفهام و و هم جزو
 و آن جزو دلالت ندارد و اصلا چون ذی و هم جزو دال دارد و لیکن جزو
 معنی مقصود و دلالت ندارد چون عبد الله و یا کذا و حالت علیت و حیاء
 جزو دلالت بر معنی مقصود و شبهه باشد لیکن دلالت مقصود و نحو مثل حیوان ناطق در
 وقت علیت بر اشخاص انسانی المام که بر دو نوع است ناقص تام آنکه مکتوم است

[illegible]

پس زید مبتدا است و نعم الرجل خبر و رابط میان مبتدا و خبر استعمال جمله است
بر جنس که مبتدا و غیره اشغال است و آن الرجل معرف بلام جنس بنا بر مشهور
و برین قول جواز یدکلمات الناس و غیره و کل الناس بموقوف لازماً
میشود و حال آنکه کسی قائل جواز نیست لهذا بعضی گفته اند که رابط اشغال جمله است
مرتبدا را از وی معنی بر قول بخش در صحت این مسله و بر قول اینکه ال و نعم پس
برای عمدست نه برای جنس با جمله که خبر واقع است شامل باشد بر اشارت بجانب
مبتدا و آن اشارت در ارتباط قائم مقام خبر و مثل و الذین کذبوا بآیاتنا
و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار و لیاس التقیوی لک خیر
و سر کشی کردن از تقوی استعاره ایشان باشندگان معرف اند بایاس پیغمبر گاری وی از پیغمبر
یا جمله که خبر واقع است نفس مبتدا بود و برین تقدیر هم احتیاج به ضمیر نیست
مثل قل هو الله احد قسم و هم حالیه و آن جمله ایست که حال وقوع
شود و محل او از اعراب نصب یا شد و او را سه شرط است اول آنکه خبر یا باشد
نه انشاء یعنی ایما کرد و که جمله حالیه را واجب است که خبر غیر باشد و این هشام
گفته که خبر غیر بودن جمله حالیه را جماعت دوم آنکه جمله مضارع است استقبال
که سین و سوف باشد بنوعی که متاخرات حلی با استقبال حسب خط تحقیق
و ازین شرط جمله شرطیه خبریه خارج شد چنانکه مطرزی گفته که جمله شرطیه

معنی شش خبر شد
 چون که حکم می است از
 بایک نام قاضی تعقیبات
 باقی ماند و برای اثبات قاضی
 نیست حکم از خط ظاهر شود
 از زمان خط را که در بین
 صلاحیت تجدید نمودن خواهد بود
 و از نجاست که از شش شرط
 و فطرت و صفت می آید و در هر
 شش و در چگونگی آن که در
 معنی شش در شرح مایه

۴۹

ادا آوردن حال مقصود
 مقصود حال مقصود
 دفع مقصود حال مقصود
 اطمینان باشد و یا اطمینان
 حصول مقصود اطمینان
 نیست پس چگونه مقصود
 وقت مقصود مقصود
 حصول مقصود مقصود
 ایا ایا مقصود مقصود
 و در وقت مقصود مقصود
 مقصود در بین مقصود



که شایسته است
چون حال نیست که بد
که قید و حال است
من برای خدا بدو ۱۲
کسی برای خدا بدو ۱۲
کسی برای خدا بدو ۱۲
کسی برای خدا بدو ۱۲

۵۲
شما هست با ششید
۵۳
شما هست با ششید
۵۴
شما هست با ششید
۵۵
شما هست با ششید
۵۶
شما هست با ششید
۵۷
شما هست با ششید
۵۸
شما هست با ششید
۵۹
شما هست با ششید
۶۰
شما هست با ششید
۶۱
شما هست با ششید
۶۲
شما هست با ششید
۶۳
شما هست با ششید
۶۴
شما هست با ششید
۶۵
شما هست با ششید
۶۶
شما هست با ششید
۶۷
شما هست با ششید
۶۸
شما هست با ششید
۶۹
شما هست با ششید
۷۰
شما هست با ششید
۷۱
شما هست با ششید
۷۲
شما هست با ششید
۷۳
شما هست با ششید
۷۴
شما هست با ششید
۷۵
شما هست با ششید
۷۶
شما هست با ششید
۷۷
شما هست با ششید
۷۸
شما هست با ششید
۷۹
شما هست با ششید
۸۰
شما هست با ششید
۸۱
شما هست با ششید
۸۲
شما هست با ششید
۸۳
شما هست با ششید
۸۴
شما هست با ششید
۸۵
شما هست با ششید
۸۶
شما هست با ششید
۸۷
شما هست با ششید
۸۸
شما هست با ششید
۸۹
شما هست با ششید
۹۰
شما هست با ششید
۹۱
شما هست با ششید
۹۲
شما هست با ششید
۹۳
شما هست با ششید
۹۴
شما هست با ششید
۹۵
شما هست با ششید
۹۶
شما هست با ششید
۹۷
شما هست با ششید
۹۸
شما هست با ششید
۹۹
شما هست با ششید
۱۰۰
شما هست با ششید

حال نخیب است زیرا که او مستقبل است و هرگاه قصد نمائی که جمله شرطیه
 حال آید گوی جاعنی زید و هو و ان تسال ^و یعط ^و یعنی جمله شرطیه را
 او لا حال گردانی نسوم و جمله حالیه از رابط ضرورت و جمله اسمیه بود و ضمیر بر دو
 ربط داده میشود یا بحر و او یا بحر و ضمیر مثل و لا تقر بوا الصلوة و انتم مسکونی
 و لکن اكله الذئب و نحن عصبة و تری الذین کذبوا علی الله
 و جوهم مسعوده و هرگاه جمله اسمیه بعد عاطف باشد مثل آیه کریمه فجاءها
 باسناکیاتا او هم قاتلون یا جمله اسمیه که مضمون جمله پوشش از ذلك
 الکتب لا رب فیہ آوردن و او منسج باشد و در طبعیه که در ان فصل مضارع
 مثبت تغییر قد باشد بحر ضمیر کافی است مثل جاء زید تیسع و با و ضمیر
 و او واجب و مثل لیثوقه و تینی و قد تعلمون انی رسول الله
 جمله تعلمون از او ضمیر و تو زونی واق است و اگر مضارع منفی باشد یا ما
 مثبت یا منفی از روی معنی مثل اسمیه است در اینکه رابط ضمیر و او هر دو میگرد
 و او یا بحر و ضمیر باشد تفصیلش اینکه اگر مضارع منفی بلاست مثل مثبت
 باشد در لزوم ضمیر و بحر و او مثل و ما لکنا لا نقول من یر الله و اگر بود او یا بحر
 اصح مبتدا مقدر بود چنانکه تسبیل منصوص است و اگر منفی یلم و لا و اسوالن

[illegible][illegible]

شده ۱۲۵ از فاعل واقع بجهت اسم کاربر در محل رن نیست عالم فاعله و خبره عالم مثل فاعل دیندار

باید قول قصور نیست باشد و این سوای هرگاه نظر آدم را واقع شود که ضمیر لک جمله باب

۱۳

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

قسم چهارم جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد خواه اسمیه محال و جبر
و مضاف اکثر ظرف زمان باشد مثل **وَإِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا وَنُزُولًا**
جمهور از او مثل **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** و **وَلَمَّا نَزَّتْ رَكْبُكَ بِبَابِ**
او قائل است مضاف بود مثل **لَمَّا جَاءَ نَصْرُكَ** و **لَمَّا جَاءَ نَصْرُكَ** و **وَأَنْزَلْنَاكَ**
 سوای حقیقت بجانب جمله مضاف نمیشود و در استعمال اکثر اضافت حقیقت
 بجانب جمله فعلیه بود **قسم پنجم جمله واقع در جواب شرط جازم یعنی ان و نحو**
محش **وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا يَهْدِي لَهُ** و اگر برین جمله جزو
 از فحاییه در آید واجب بود اسمیت آن و وجود آن جازمه نحو **وَأَنْزَلْنَاكَ**
سینه که کفایت است **إِذَا هُمْ يَقْطُقُونَ** و اگر این جمله مصدر
 بمضارع بود و مجزوم باشد لفظاً و محلاً و نحو **تَضَرَّبَ تَضَرَّبَ** **قسم**
ششم جمله ایست که تابع منفرد بود و محل او در رفع و نصب جبره موافق متبوع
خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو نوع است اول جمله منعت بهما که
از منعت واقع شود و آن در محل رفع و نصب جبر باشد و دوم جمله معطوف
بحرف مثل **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكُفُوفُ فِي هَذِهِ صَافَاتٍ وَيَقْبُضُ وَرَحْمَتِي**
 و این جمله ایست که در این جمله بیدار از یاد نموده و مثل **وَأَنْزَلْنَاكَ** و **وَأَنْزَلْنَاكَ**

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب هر چه حسب
 مقتضای باشد و آن یا معطوف باشد مثل نکند قائم و قعد ایق و یا بدل
 بشرطیکه از جمله متبوعه در ادای مراد او فی باشد مثل قول شاعر شعر
 اقول له ان الرجل لا یقیم عندنا و الا فکن فی السیر و الیهم و المسلمین
 که ترجمه برای او کوچ کن ایستاده میان نزد ما ورنه پس شو در چنان سوار شو ای مسلمانان
 تمام شد محل بیفتگانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین عالمی آماد و دیگر گفت
 علی صدر الدین الدینی شرح صدیه که ابن هشام در معنی گفته از جمله که برای
 شان محلی از اعراب است یکی جمله استثنای است که محل او نصب است مثل
 کنت علیکم یوم یصیطر الا من قوی و کفر فیعذب به الله العذاب الاکبر
 و و مایمی گفته که کسی پیش از این خروف بهمت تنصیص بر و تعرض نکرد و جمله
 پسند الیهاست مثل یسقا علیکم ثم انکم مرتقم هر گاه سوار خیر باشد
 و را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله
 ایست که ضلال واقع شود اما آن جمله که برای شان محلی از اعراب
 نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است
 لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه
 از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نری و قاعده

جمله که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب هر چه حسب مقتضای باشد و آن یا معطوف باشد مثل نکند قائم و قعد ایق و یا بدل بشرطیکه از جمله متبوعه در ادای مراد او فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول له ان الرجل لا یقیم عندنا و الا فکن فی السیر و الیهم و المسلمین که ترجمه برای او کوچ کن ایستاده میان نزد ما ورنه پس شو در چنان سوار شو ای مسلمانان تمام شد محل بیفتگانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین عالمی آماد و دیگر گفت علی صدر الدین الدینی شرح صدیه که ابن هشام در معنی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است یکی جمله استثنای است که محل او نصب است مثل کنت علیکم یوم یصیطر الا من قوی و کفر فیعذب به الله العذاب الاکبر و و مایمی گفته که کسی پیش از این خروف بهمت تنصیص بر و تعرض نکرد و جمله پسند الیهاست مثل یسقا علیکم ثم انکم مرتقم هر گاه سوار خیر باشد و را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله ایست که ضلال واقع شود اما آن جمله که برای شان محلی از اعراب نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نری و قاعده

سند الدین واقع شده و از این قبیل است که در سوره فاطمه را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله ایست که ضلال واقع شود اما آن جمله که برای شان محلی از اعراب نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نری و قاعده

و هم مقرون بای سوم مقرون بان که از حروف تفسیر است مثل
 قَا وَجَبْنَا لَكَ اَنْ اَضْعَمَ الْفُلُكَ نَوْحَ چهارم جمله که صله موصول
 واقع شود و آن موصول خواه اسمی باشد خواه حرفی مثل جَاءَ الَّذِي قَامَ
 ابْنُ كَ صله تمام بوده است وقوع او صله محلی از اعراب اندازد بجملاف اسم
 موصول که بحسب مقتضای عامل معرب محلا خواهد بود بدلیل ظهور اعراب
 در نفس موصول مثل لِيَقْعَمَ اَيْتَمُوْنِي الدَّارُ وَلَا كَرَمٌ اِيْتَمُوْكُمْ عِنْدَكَ
 وَاَمْوَالُكُمْ اِيْتَمُوْكُمْ هُوَ الْفَضْلُ و شرط است که صله جمله خبریه و معلوم برای
 مخاطب و شامل باشد بر ضمیر که در افراد و تذکیر و غیره مطابق موصول باشد
 زیرا که جمله بواسطه موصول صفت معرفه میگردد و از شرط جمله منوعت بها
 انیست که خبریه بود و این بنا بر اینست که خبریه نوع پنجم جمله که در جواب
 قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو نه کور بود یا مجرد حرف یا هر دو کور بنیان
 اول مثل قَوْلَا قَسِمُ بِاللّٰهِ لَا فَعَلَكَ كَذَا و هم مثل كَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
 اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ سوم اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَنَةِ اِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ اِنْ لَكُمْ لِحُكْمُوْنَ پس برای لافعلن و لمن المرسلین و ان
 لکم لِحکمون ای اعراب نیست زیرا که در جواب قسم آمده و هر گاه در کلام شرط

نزد اعراب است
 موصول صله محلی از اعراب است
 قَا وَجَبْنَا لَكَ اَنْ اَضْعَمَ الْفُلُكَ نَوْحَ چهارم جمله که صله موصول
 واقع شود و آن موصول خواه اسمی باشد خواه حرفی مثل جَاءَ الَّذِي قَامَ
 ابْنُ كَ صله تمام بوده است وقوع او صله محلی از اعراب اندازد بجملاف اسم
 موصول که بحسب مقتضای عامل معرب محلا خواهد بود بدلیل ظهور اعراب
 در نفس موصول مثل لِيَقْعَمَ اَيْتَمُوْنِي الدَّارُ وَلَا كَرَمٌ اِيْتَمُوْكُمْ عِنْدَكَ
 وَاَمْوَالُكُمْ اِيْتَمُوْكُمْ هُوَ الْفَضْلُ و شرط است که صله جمله خبریه و معلوم برای
 مخاطب و شامل باشد بر ضمیر که در افراد و تذکیر و غیره مطابق موصول باشد
 زیرا که جمله بواسطه موصول صفت معرفه میگردد و از شرط جمله منوعت بها
 انیست که خبریه بود و این بنا بر اینست که خبریه نوع پنجم جمله که در جواب
 قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو نه کور بود یا مجرد حرف یا هر دو کور بنیان
 اول مثل قَوْلَا قَسِمُ بِاللّٰهِ لَا فَعَلَكَ كَذَا و هم مثل كَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
 اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ سوم اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَنَةِ اِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ اِنْ لَكُمْ لِحُكْمُوْنَ پس برای لافعلن و لمن المرسلین و ان
 لکم لِحکمون ای اعراب نیست زیرا که در جواب قسم آمده و هر گاه در کلام شرط

صلى الله عليه وسلم
 و هم مقرون بای سوم مقرون بان که از حروف تفسیر است مثل
 قَا وَجَبْنَا لَكَ اَنْ اَضْعَمَ الْفُلُكَ نَوْحَ چهارم جمله که صله موصول
 واقع شود و آن موصول خواه اسمی باشد خواه حرفی مثل جَاءَ الَّذِي قَامَ
 ابْنُ كَ صله تمام بوده است وقوع او صله محلی از اعراب اندازد بجملاف اسم
 موصول که بحسب مقتضای عامل معرب محلا خواهد بود بدلیل ظهور اعراب
 در نفس موصول مثل لِيَقْعَمَ اَيْتَمُوْنِي الدَّارُ وَلَا كَرَمٌ اِيْتَمُوْكُمْ عِنْدَكَ
 وَاَمْوَالُكُمْ اِيْتَمُوْكُمْ هُوَ الْفَضْلُ و شرط است که صله جمله خبریه و معلوم برای
 مخاطب و شامل باشد بر ضمیر که در افراد و تذکیر و غیره مطابق موصول باشد
 زیرا که جمله بواسطه موصول صفت معرفه میگردد و از شرط جمله منوعت بها
 انیست که خبریه بود و این بنا بر اینست که خبریه نوع پنجم جمله که در جواب
 قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو نه کور بود یا مجرد حرف یا هر دو کور بنیان
 اول مثل قَوْلَا قَسِمُ بِاللّٰهِ لَا فَعَلَكَ كَذَا و هم مثل كَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
 اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ سوم اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَنَةِ اِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ اِنْ لَكُمْ لِحُكْمُوْنَ پس برای لافعلن و لمن المرسلین و ان
 لکم لِحکمون ای اعراب نیست زیرا که در جواب قسم آمده و هر گاه در کلام شرط

نزد اعراب است
 موصول صله محلی از اعراب است
 قَا وَجَبْنَا لَكَ اَنْ اَضْعَمَ الْفُلُكَ نَوْحَ چهارم جمله که صله موصول
 واقع شود و آن موصول خواه اسمی باشد خواه حرفی مثل جَاءَ الَّذِي قَامَ
 ابْنُ كَ صله تمام بوده است وقوع او صله محلی از اعراب اندازد بجملاف اسم
 موصول که بحسب مقتضای عامل معرب محلا خواهد بود بدلیل ظهور اعراب
 در نفس موصول مثل لِيَقْعَمَ اَيْتَمُوْنِي الدَّارُ وَلَا كَرَمٌ اِيْتَمُوْكُمْ عِنْدَكَ
 وَاَمْوَالُكُمْ اِيْتَمُوْكُمْ هُوَ الْفَضْلُ و شرط است که صله جمله خبریه و معلوم برای
 مخاطب و شامل باشد بر ضمیر که در افراد و تذکیر و غیره مطابق موصول باشد
 زیرا که جمله بواسطه موصول صفت معرفه میگردد و از شرط جمله منوعت بها
 انیست که خبریه بود و این بنا بر اینست که خبریه نوع پنجم جمله که در جواب
 قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو نه کور بود یا مجرد حرف یا هر دو کور بنیان
 اول مثل قَوْلَا قَسِمُ بِاللّٰهِ لَا فَعَلَكَ كَذَا و هم مثل كَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
 اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ سوم اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَنَةِ اِلَى يَوْمِ
 الْقِيَامَةِ اِنْ لَكُمْ لِحُكْمُوْنَ پس برای لافعلن و لمن المرسلین و ان
 لکم لِحکمون ای اعراب نیست زیرا که در جواب قسم آمده و هر گاه در کلام شرط

[illegible]

فصل اول در بیان احوال
جایز است
رده است این کتاب
در بیان احوال
و غیره
جواب
از این
نقد
عقد
نقد

[illegible]

اینست
 متفق بر آنست
 آنحضرت صلی الله علیه و آله
 که فرمود از جمله خلق که من
 بدانست پس بنیابتی
 و آنچه علی طایف مشایخ
 آنجا صلی الله علیه و آله
 حاضر بنیابتی و بنیابتی
 آنکه دلائل آمدی که هر دو
 بیست و نه کی که اندر بودی اما
 شرکت و طایف بنیابتی
 قطع نظر از عام و خاص

چنانکه در کتابت و در میان
 و ایمان (و واجب بر هر مسلمانی که
 صاحب بودن معنی لفظ حاصلی که
 چو غیر دیگر است بدون هیچ
 و مالک بودن صورت نبندد
 و مسلمانی و حضرت صلی الله علیه و آله
 که واجب بر هر مسلمانی که
 یا صاحب ایمان است یا صاحب
 و واجب بر هر مسلمانی که
 یا صاحب ایمان است یا صاحب
 و واجب بر هر مسلمانی که
 یا صاحب ایمان است یا صاحب

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ره ادراک او هر عقل را عجز است
 غیر او هرگز نباشد فاعلیت را
 ذات بی همتا خود یعنی محمد مصطفی
 یا عشتایجاد عالم سید هر دو سزا
 شدن سیر پیروی و صد شانه چون اضحی
 فتم اینک محل از خوبی پس این نکته را
 هم بر این یک صاحب کرامت با صفا

ابتدا سازم بنام پاک آن بی ابتدا
نیست در انشای کس مستند انشای خدای
از پی امرش عالم گزید از جمله خلق
معنی لفظ خدای مدعی امر کن
شورش عشق از دل هم از لب محبوبی بدو
نسبت آدم با چون نسبت یضد یضعل
خارج از حد و بیرومی صلوة آن احد

5101

[illegible][illegible]

اعتماد آنست که درین قیاس برای استقامت و در آن کتب که درین قیاس است

در آن کتب که درین قیاس است و در آن کتب که درین قیاس است

در آن کتب که درین قیاس است و در آن کتب که درین قیاس است

کری پی تسهیل حفظ مبتدی کروم بخو
 بهان نگیری خروده گریابی درو لفظ هم
 کلمه لفظ مفرد و موضوع باشد پیدان
 پس مرکب از دو کلمه گاه میباشد مفید
 هست نام آن کلام جمله هم در و نحو
 جز و اول اسم گمراشد بدان اسمیهست
 جمله فعلیه تکیه پیش فعل و فاعلست
 اسم را باشد علامت اسم و متون جری
 اسم تقسیم بشو نظرهاست مضمت
 قال قال ایشنوی تا قلت قلنا همچنین
 همچنین بیا به تا ای انا تا شمار
 نکره هست معرفه که نکره اسم ضم
 مخصوص است علامت موضوعات اعنی الذا

همچو اندک یا به خود نظم چندان بیتها
 نیست آسان نظم کردن سساکه بهی
 اسم و فعل و حرف قسام ثلاثه مرو را
 که خبر و یا طلب مفهوم میگردد و ترا
 پس و قسم جمله دان اسمیه و فعلیه را
 جز و اول مبتدا ثانی خبر شد غالباً
 جز و اول فعل و فاعل جز و ثانی شد و را
 فعل ماضی و مضارع امر باشد دائماً
 پس ضم امر جمله مبتدا و است ظاهر ما
 موبها تا نحن بشمر قاله قد قالنا
 پس که را بر شمار می همچنین تا لی لنا
 گوئی و محصور دانی معرفه این سته را
 الی اللاتی و اللاتی و من کرمی و ما

چون مرکب و کسب و خلاصه
 مش و کسب و کسب و خلاصه
 استقامت و نام و نام و خلاصه
 یکبار و نام و نام و خلاصه
 از جمله و نام و نام و خلاصه
 یکبار و نام و نام و خلاصه
 و تفصیل در سطوح است
 ای انا و نام و نام و خلاصه
 مقدم باشد چنانکه گوئی و نام و خلاصه
 زبیکین اصل بیان
 مقدم مبتداست
 اول چون اصل و اما لام
 شده و نام و نام و خلاصه
 این تقسیم فعل است اما
 ساکنه در آخر می باشد چون
 معرفت یا لی از و نام و خلاصه
 که در وقت این است و در آن
 باشد و نام و نام و خلاصه
 کند و نام و نام و خلاصه

در آن کتب که درین قیاس است و در آن کتب که درین قیاس است

برای واحد صوت
و همچنین توفی زده و بی
و بی برای تندی تان و تین
بعد و توفی برای جمع هم
و بی تندی با اول اینها
و کان خطاب با خبری و دو
زید و غلام الذي مرید غلام
بناد و غلام از رسل
قاسی آن است که از رسل
سوی باشد و قاسی آنکه
بر آن توان کرد و سماعی آنکه
منصور در این سماعی آنکه
در و کفایش بود ۱۲

همچنین و اللام ساوین و انضاف و حشر
چون الرطل ۱۲
ای رفع و نصب و جریا جزم و سرفرا
در اسما ۱۲ در افعال ۱۲
هر یکی درینها بعا مل بشنوا من جالیا
سلفه ۱۲
جمله لفظین الامتوی از وی و روتا
ملفوظ ۱۲
قسم تانیس سماعی شد نو و یکان و را
میشود تفصیل اینیک یا دیگرش جمله
کاندین یک بیت قائل میشود و جمله

چارم اسما را الاشارة و او با پسته اول
و ذین و ذان و ذی برای واحد مذکر
پس بدانی کلمه اگر آخرش است مختلف
نام این هر چهار عبارت حادث میشود
عامل اندر نحو صدیر قول شیخ امین
عبد القاهر ۱۲
پس بود لفظی و قسم اول قاسی جمله
پس سماعی سیزده نوع است هر یک بر تو
نوع اول حرف مجرور زینها هفده اند

قائل درین صورت قائل
میشود و سماعی آنکه
بنابر سماعی آنکه
درین صورت قائل
قائل و آن ده قسم است
تمام است کلمه دارد و همانست
چون از رت زینها ای انصاف
موردی بمانان تقریب میشود
کلمه ۴۰

در کجا شام عن ادنی عن علی حتی الی
از برای چند معنی آید سه احتمال با
پس بدانی تقدیر سماعی و طر ف سماعی
نحوه سماعی و طر ف سماعی
نیز استعطاف و در قهر شد مطلقا
کلمه ۱۲
پس سماعی و خبر گاهی گوی در مبتدا
جزا رسیده بشمار ۱۲
پس بدانی ان قهرم مخصوص باشد لفظا

با و تا و کاف و لام و واو و من و حقه
شرح هر یک میکنم حالا بتوضیق آله
استعانت است الصاق و قنای هم
کلام ۱۲
تقدیر سماعی و معنی سخن باشد گوی
زاده باشد قیاسا بعد استعفاء و لفظی
نیز و مفعول قائل زاده شد و سماع

کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰
کلمه ۴۰

و لا تقوا ما یبکی الی الله ۱۲
استعانت است الصاق و قنای هم
کلام ۱۲
تقدیر سماعی و معنی سخن باشد گوی
زاده باشد قیاسا بعد استعفاء و لفظی
نیز و مفعول قائل زاده شد و سماع

نیست هرگز جائز استعمال او بهر حال
به نسبت استعمال و تعین و آن
بهر تاکید است اندر مجموع کلمات
هست مخصوص نظر او بر اینست و شد
تا که لغزش نیاید با کان التماس
لازم باشد بهر استحقاق و ملک و خصل
استغاثه عاقبت تهدید و معنی و
نیز در معنی عند و بعد و بی باشد گوی
فعل و شبهش در معنی و یافت گاهی تقو
گاه از بهر محبت است استعمال او
زائده هم میشود گاهی مثالش را می
نیشود مگر با این نظر الاستغاث
و او از بهر قسم مخصوص اسم ظاهر

هم در فعل قسم محذوف باشد و اما
گاه در معنی مثل است کافیه مقتدا
که برای غیر تاکید است چون قالوا انذرنا
چون شود بر آن اخل فاصل اخی لفظا
نیز مکفوف از عمل میباشد و الحاق
تعدیل و نفع و هم معنی الی
است در معنی سخن گری بعد قول الی
که ردیفین و کای معنی علی
نیز از هر قسم که وی محجب شد بنا
در ندا و غیر او و در شی شاعرا
از اجار تسلیم پس گریه و این حرف
میشود مفتوح با هر مضمی الایا
و سوال و ذکر فعل و است مستعمل چنان

نیست هرگز خارج استعمال و بهر حال
 بهر تشبیه است استعمال و تعین و توان
 بهر تاکید است اندر مچو کس کشنده
 هست مخصوص طوایر از بهر و شد خلا
 تا که لغزش نباید با کان التباس
 لازم باشد بهر شقاق و ملک و تحصیل
 استغاثه عاقبت تمهید و معنی و
 نیز در معنی عند و بعد و بی باشد گهی
 فعل و شیهش و عمل و یافت گاهی تقو
 گاه از بهر تعجب است استعمال او
 زاده هم میشود گاهی مثلش را بچو
 میشود مگسور یا بهر ظاهر الاستغاث
 و او از بهر قسم مخصوص اسم ظاهر است

هم در فعل قسم مخدوف باشد و اما
 گاه در معنی مثل مست کافی قدا
 که برای غیر تاکید است چون قالوا لکذا
 چون شود بر آن اصل فاصل الی لفظا
 نیز مکفوف از عمل میباشد و الحاق با
 تعدیل و نفع و هم معنی الی
 هست در معنی سخن که بعد قول الی
 که ردیف بین شود گاهی بمعنی علی
 نیز از بهر قسم کمزوری تعجب شدیدا
 درند او غیر او و در ری شاعر
 از اجار سلسله پس که یاد این حرف
 میشود مفتوح با هر مضمی الایا
 در سوال و ذکر فعل اوست مستعمل چو تا

از این دیگوار و غنیمت نیکو
ای که ایام و روزهای خوش
در روزهای این دیگوار
از این دیگوار و غنیمت نیکو
ای که ایام و روزهای خوش
در روزهای این دیگوار

عسکری بود بهر تجاوزه کردن چندی ز پند

مل شد ز تانی یا نکرد و ز وجد

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع میشود
 گری کی زینها بود مذکور ویش و یو کی
 چند حرف جبریدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گریس حرف اند در کلام
 گاه حرف چر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار مکنی قوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر دخول و باقی است بر جایش هنوز
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

شد لعل حرف جبر و یک لغت بر جا
 خواه باشد فعل یا باشد مشابه فعل را
 یا مشیر است آن سو معنی فعل بی خطا
 و در از بهرش مقدر کن کی زین چار با
 رب حاشا لالت لولا هم خدا دیگر خدا
 سابقا تفصیل هر زائد بیان کردم ترا
 که شود منصوب بقدیش بدست او کیا
 لیک گاه از آن ان حذفش قیاسا شد
 مضمرا آید بعد و او و بعد یکی هم بعدا
 نیز در آمد با جر آمده اصحابا
 هم از اینجا نزد عامه جبر از ضل شد و
 اندرین جبر الجوار را آوری سمع ضنا
 متع و عطف و جانی لبس مقصود است

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع میشود
 گری کی زینها بود مذکور ویش و یو کی
 چند حرف جبریدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گریس حرف اند در کلام
 گاه حرف چر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار مکنی قوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر دخول و باقی است بر جایش هنوز
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع میشود
 گری کی زینها بود مذکور ویش و یو کی
 چند حرف جبریدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گریس حرف اند در کلام
 گاه حرف چر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار مکنی قوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر دخول و باقی است بر جایش هنوز
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع میشود
 گری کی زینها بود مذکور ویش و یو کی
 چند حرف جبریدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گریس حرف اند در کلام
 گاه حرف چر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار مکنی قوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر دخول و باقی است بر جایش هنوز
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع میشود
 گری کی زینها بود مذکور ویش و یو کی
 چند حرف جبریدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گریس حرف اند در کلام
 گاه حرف چر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار مکنی قوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر دخول و باقی است بر جایش هنوز
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

سلطان خورشید جهانگیر...
 شاه جهان...
 شاه جهان...
 شاه جهان...

لیک کسوره و خوش نیست جز بر یکان
 غیر لکن کش نشد در حالت خفت عمل
 لیست از بر تندی ای طلب از اشتیاق
 نصب هر دو جز کند که گری نشا طلب
 پس لعل بهر ترقی ای توقع کربت
 گاه از بر تندی هست استعمال او
 یک لعل سکون لام و عمل عن آمدگر
 مای کافه که ازین شش شود لاحق
 پس بلیس آمد مشابیه ما و لا اندر عمل
 هست نصب اندر خبر خصوص با ال حجاز
 صفت نصبش اگر بر اسم تقد میش بود
 نیست لام عامل مگر در نکره آنهم نادرست
 بعد این لا گاه تازاند شود چون لا چنین

با عکس و کاد هم اعمال ایشان شد روا
 شد عمل مقصود را اندر ضمیر ای با وفا
 ممکن را کو بعید است یا محالی را رجا
 کن تمام این قول را یا لیت ایام نصبا
 ممکن را کا نذر و خوف است با رغبت ترا
 پس شنود روی لغات پنج دیگر یافت جا
 پس لعل هم لکن از بر بکن این جمله را
 لغو می باشد عمل با مای کافه که روا
 رافع اندر اسم ناصب و در خبر شد بخلاف
 بهر شان قرآن ناطق شاهد آمد حیدر
 یا برو لا است یا زانند شود ان بعد ما
 بر خلاف ماکه عامل شد کثیر اسطفا
 از دو خبر نیشش بود و محذوف یک جز و انما

و بعضی از اینها را...
 و بعضی از اینها را...
 و بعضی از اینها را...
 و بعضی از اینها را...

ای بوجوب یا لا...
 این مناصب...
 این مناصب...
 این مناصب...

[illegible]

۱۵ تا آخر تحصیل صحیح می باید ۱۲
 و اگر نه مضامین و مشایخ
 و کلام با شما فرغ خواهد شد
 که خود را برای کار و دین و دنیا
 ایستاده و به هر چه که از نظام
 می بیند آن علم را به هر چه که از نظام
 می بیند آن علم را به هر چه که از نظام
 می بیند آن علم را به هر چه که از نظام

باید که این حرف را در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات

اینکه اگر نه اسم جاذبه صرفا	من و ما هم او ای حیثا اذما منی
شد بدین بر تو حکم هر یک از شرط و جزا	جمله این اسم جازم به شرط آمد چون
بر خلاف باقی از معنی ظرفیت جدا	پس بدانی من و ما و ای لازما شی
از برای غیر فوی بعقل آمد استعمال	ای و تن هر دو بدین فوی العقلند
پس بود ظرف از زمان هم او و ما	حیثا و اینا ای بود ظرف مکان
هست چون تمیز باشد آن منکر کجا	ناتسب اسم منکر نوع هشتم چا اسم
همچنین تا تسع تسعین و شمران حکم	اولین لفظ عشر باشد مرکب با احد
نصب اسم مفرد آمد لازم او دائما	گر شمار می شود و شتا و نه هر یک
همچو عشرون و ثلثون تا تسعون کند	پس بدانی هشت آن شتا و نه باشد
شد ترکیب عشر تقدیر عطف مرکبا	با احد تا تسع ترکیب عقود آمد عطف
یک است تا عشر مرکب کن اول جزو	هر دو جزو بر فتح مبنی اند تا تسع عشر
اول الجبرین تا تسع عشر آمد بت	هر دو جزو بی تا است تا اثنا عشر فو کو
هست با تا باز در ثانی بود ثانی بتا	عکس این حکم ثانی در اول جزو

باید که این حرف را در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات
باید که در بعضی از کلمات

در حال نصب و
در حال نصب و
در حال نصب و
در حال نصب و

این مصداق است
فصل در بیان این که هر که
بخواهد در این کتاب
مقدمه در این کتاب
باشد باید این را بداند
که این کتاب در این
موضوع است

این کتاب در این
موضوع است
و این کتاب در این
موضوع است

این کتاب در این
موضوع است
و این کتاب در این
موضوع است

یادگیر از دست و یک قانون تا از ساقها
ای انا حدو عشرین ۱۲

پس عقوق و ثانیه تانیث و تانکیر است
۱۳

پس عقوق و ثانیه تانیث و تانکیر است
۱۳

تالایشان کاین دایع ایشان کذا
۱۴

باز ثانی که چو استقامت باشد بخیر
۱۵

باز ثانی که چو استقامت باشد بخیر
۱۵

گاه از غیر العدد باشد کنایت و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

چون نباشد فصل چیزی جز تیسر
۱۷

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

مفرد منصوب میسر دو مسمو و کذا
۱۸

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

در تیسر شجر اگر خوانی روا باشد روا
۱۹

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

نیست جائز تر در صریح جز تیسر
۲۰

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

لیکن تیسر او داخل شود من غالباً
۲۱

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

پس آن در وی لغات چهار دیگر
۲۲

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

پس که همچون عجم کار کطبی ای فتا
۲۳

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

دُونَكَ بَلَاءٌ عَلَيْكَ يَحْتَمِلُ لَمْ يَشْدُ هَا
۲۴

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

بانشان است و سغان باید گیر این حکم
۲۵

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

با بهره مثل سیاه صیغای شش روا
۲۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

۲۷

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

۲۸

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

۲۹

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

۳۰

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا
۱۶

بار بار بزمه بفتح و کسری یا کسری نیز
 به ای مذکر
 بزمه در معنی رخ و در معنی الزم علیک
 که شود لاشش نمون پس برین تقدیرگاه
 گاه بعد لام الف آمده شود پس حیل
 پس بحرف چر شوند این جمله متعدی کی
 بعد ازین در معنی اقبل و نید آمد
 نیز ضم و کسری اسکان او هم گاه
 بیانات ۱۱ بیانات ۱۱
 که بزمه های اولی منقلب شد پس بین
 پس بهانی آمده ششان روی قاف
 بشنوی ازین هم اندوگر از اسم فعل
 صند رویف اسکت و در معنی گفتند
 نوع عاشق سیزده فعلند گیشان تا
 کان صار اصبر امسی اضحی ظل با

با تک با کاف و کسر و زه آمدنی خطا
 حیثیل در معنی اقبل بفتح لام و یا
 هست باز که خوانی بجای فتح اسکان
 با سکون لام حیثیل نیز با اسکان یا
 که ردیف حیثیل حی است تنها که با
 پس معنی بعد مبیحات شد با فتح تا
 گاه حذف و گاهی قلبش بخون آمد و
 قلب با کاف و نون گاهی بود گداز
 همچو سرخان کو بمعنی سرح باشد هر
 کو ردیف آت یا آیت آمده ای یا
 پس ردیف استحب یا فعل آمین و اما
 رافع اسم بدل از صبیح چون و
 ما قفی و ما کلام ما انفک و لیکن ما شد و قفا

<p> باز با همزه بفتح و کسری یا کسبت نیز بیم در معنی دفع در معنی التزم علیک که شود لاشش متون پس برین تقدیرگاه گاه بعد لام الف نه شود پس حیثیل پس بحرف چر شوند این جمله متعدی کی بعد ازین در معنی اقبل روید آید نیز ضم و کسر تا اسکان او هم گاه گاه همزه های اولی منتقل به پس بین پس بدانی آمده شتان ردیف فرق بشنوی ازین علم آید دیگر از اسم فعل عنه ردیف اسکت در معنی گفت است نوع عاشر سیزده فعلند کایشان تا کان صار اصبح اصبحی و اصبحی ظل تا </p>	<p> باک باکاف و کسر همزه آمدنی خطا حیثیل در معنی اقبل بفتح لام و یا هست جایگزین خوانی جای فتح اسکان با سکون لام حیثیل نیز با اسکان یا که ردیف حیثیل حی است تنها گاه پس بمعنی بعد حیثیات شد با فتح تا گاه حذف و گسی قلبش خون آید و قلب باکاف نون گاهی بود که حذف بچو سرخان کو بمعنی سرخ باشد سر کو ردیف آت یا آیت آمده ای با پس ردیف استحب یا فعل آمین و اما رافع اسمند نصب خبر چون و کا ما فقی ما کاد ما انقلد لیسر یک شد قفا </p>
---	--

ایام و در مصرغ آیند ۱۱

غالباً خیر شمس ضلع عربی ذوالکین

پس یافتہ راوشنک معنی که و د
یعنی هر دو یک معنی است

پس ان اخذ و جعل هم طوق الماشی

مگر افسانہ یقیناً شاک بودکان بردوار سم

ساز برترین آمد علمت بر ما

ان جلت سب پس انی عظمت

میشود حاصل فوق خیرم قابل اسم را

بہ بوجہ خوف قائل گاہ پر وجہ رجا

ه او شک مثل ک د ابدی مثل عسی

...مستحقه (طریق) فیه

نَبَاتِ اَرَايَتُ چُونِ وَجَدَتْ بِیِ خَطَا

مکتبہ شریک درہر دو آمد و نما

[illegible]

سید بن ابی طالب

شم حتی او و اما امر ویل کن

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "مقدمه" (Introduction) on the left and "توضیح" (Explanation) on the right.

تفسیر امیر...
ما برای فی حال و بهر استقبال لا
نیز کو ما خیارین پس هر یکی ازین
بهر تفسیر ماضی جو با مقتضای
بهر تفسیر این هر یک ازین
حرف تنبیه کلام با الیست
در مضارع میکنند تفصیل و تکلیف
حذف فعلش با بقای وی گوی باشد
هر سه با تخفیف نون هم از زیادت و
بهر تنگی و گن بس عوض گوشت
هست کلام و در معنی خدا و ان و را
میکنند الحاق با کاف و خوشا و قضا
و الصلوة علی النبی و آل خیر الوری

نزد و سکاکی به الی ای بود از هر حرف
بهر ه و ل حرف است تمام آن از هر
پس آن بلا و اگر آ و ل و لا بعد از آن
در مضارع بهر تفسیر ماضی و لا قول
پس هر یک ازین هر یک ازین
حرف استقبال پس و سو و لا
قد در ماضی است باشد بهر تفسیر
بهر تحقیق و وقوع مطلقا باشد بدان
حرف تفسیر می آن حرف از آن
بهر تفسیر این بدان که هر یک ازین
هم تقابل هم تفسیر پس آن که هر یک ازین
گاهین کشیده با سینه وی و حال و
در تفسیر این که هر یک ازین

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the commentary on the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word "مقدمه" (Introduction) on the left and "توضیح" (Explanation) on the right.

سوال ۱۰
بسم الله تعالی بنیجہ
کذا واین شخص است
ع
نویات اندر ای صریح دید
آید بدشتقات قول
اسی الام یعنی ان
للقاۃ فی عقب اللفظ

نوع الثانی والثالث

نصاب اسم اند و رافع و مضی و ماکو

ان بابا کان لیت لکن لعل

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

پس کان از بهر تپش پستی های صفا و بعد موصول و قسم منفی خوان در چارچا نیم چون واقع شود و مفعول قاعدا لغو گردند از عمل چون اثنا و اثنا کمز و معنی است در کیفیت افعالی می کند لای نفی استقبال و نفی حال ما	ان با آن کند تحقیق مضمون حمل ان را کسور خوان در ابتدا و بعد قول مانند ان زید اقام زان یکی اینست کان واقع شود و بر صفا پس چو می کا قدر ایشان شود و لاحقین بهر است را که لکن هم بود و در و کلام پس متنی را بود و لیت ترجی را العن
---	---

النوع الرابع

واویا و همزه و الا یا و ای هیا یا و همزه چون ای و ای هیا بهر ندا بعد از ان از بهر بعد و ان هیا یا یا یا نوع خامسین خوانا کنون نیز که در چو نوع رابع هفت حرف ناصب است پس بهر استنسا است اللمع بود معنی و او بهر اقربای و همزه بهر اوسط است نوع رابع چون شنیدی یا تفصیل او	واویا و همزه و الا یا و ای هیا یا و همزه چون ای و ای هیا بهر ندا بعد از ان از بهر بعد و ان هیا یا یا یا نوع خامسین خوانا کنون نیز که در چو نوع رابع هفت حرف ناصب است پس بهر استنسا است اللمع بود معنی و او بهر اقربای و همزه بهر اوسط است نوع رابع چون شنیدی یا تفصیل او
---	---

النوع الخامس

ان و کن پس کی اذن این چا معتبر نصب استقبال کنند این جمله دایم نصب استقبال کنند این جمله دایم	ان و کن پس کی اذن این چا معتبر نصب استقبال کنند این جمله دایم نصب استقبال کنند این جمله دایم
--	--

ما بین ما
نصبتا و کز کرده
معنی تفسیر
نوع خود را
نصبتا اطلعت
و نحو اینها ان زید
قامت و نحو عجبت
ان زید انما
معنی ای اگر کلام
اول مثبت باشد
نهایی منفی آید و اگر
ثانی مثبت باشد
اول منفی آید
ما بین القدم الاثنا
الما را و اثنیه
در سه جا است
اول مضاف
عبد الله و دوم
مضاف نحو یا طاهرا
چهارم سوم
نحو معین و قول
ای یا یا یا یا یا
و تفسیر

نوع رابع هفت حرف ناصب است پس
بهر استنسا است اللمع بود معنی و او
بهر اقربای و همزه بهر اوسط است
نوع رابع چون شنیدی یا تفصیل او

این استقبالی ماضی هر دو داخل میشود
 بعد و او وفا و حتی لازم و لازم
 یک تفهیم و نفی و نفی امر و عرض
 من برای نفی استقبال و تاکید نیست
 نوع سادش شود اکنون هم باین شیوه
 تا از او رفیق علم نخواهست در همتا

این استقبالی ماضی هر دو داخل میشود
 بعد و او وفا و حتی لازم و لازم
 یک تفهیم و نفی و نفی امر و عرض
 من برای نفی استقبال و تاکید نیست
 نوع سادش شود اکنون هم باین شیوه
 تا از او رفیق علم نخواهست در همتا

النوع السادس

این و کلمات اول و لام و لای نمی ناید
 این بود از به شرط و از به شرط
 وضع لما به تفریق نفی ماضی
 نوع سابع کان زیر به شرط باشد نزدی
 نیز در وی هست بیشک انتظار و هم
 منحصر در نه بود این بیت گیر از او

النوع السابع

اینها آنی نه اسم جاعل فعل و
 همچنان داخل شود شرط و جز را بر یا
 من و ما نهاد و ای حیثا اذما مقی
 هر یکی از آن برای شرط چون ان فان

این استقبالی ماضی هر دو داخل میشود
 بعد و او وفا و حتی لازم و لازم
 یک تفهیم و نفی و نفی امر و عرض
 من برای نفی استقبال و تاکید نیست
 نوع سادش شود اکنون هم باین شیوه
 تا از او رفیق علم نخواهست در همتا
 این و کلمات اول و لام و لای نمی ناید
 این بود از به شرط و از به شرط
 وضع لما به تفریق نفی ماضی
 نوع سابع کان زیر به شرط باشد نزدی
 نیز در وی هست بیشک انتظار و هم
 منحصر در نه بود این بیت گیر از او
 اینها آنی نه اسم جاعل فعل و
 همچنان داخل شود شرط و جز را بر یا
 من و ما نهاد و ای حیثا اذما مقی
 هر یکی از آن برای شرط چون ان فان

این استقبالی ماضی هر دو داخل میشود
 بعد و او وفا و حتی لازم و لازم
 یک تفهیم و نفی و نفی امر و عرض
 من برای نفی استقبال و تاکید نیست
 نوع سادش شود اکنون هم باین شیوه
 تا از او رفیق علم نخواهست در همتا

ایک ایسی سوسائٹی جس میں
میں نے اپنے دوستوں کو
دیکھا ہے جو اس کے
میں سے زیادہ

النوع الثامن

نوع ثامن ناصب اسم منكر و اسم
چشم ۱۱

اولین لفظ عشر باشد مرکب احد
و دوازدهمین لفظ ده باشد و اینها
باز تثنائی که خواستیم نام باشد در

آن عشترا تسع تسعين ستار پير

فوتها مع بیان واضح و شافی و خوش

هست چون تمیز باشد آن منکر کجا
(۱) هرگاه که افتد آن را

هچنین تاسع تسعين بر شهر ايج کړا
 مثال ايشان کاین ابع ايشان کړا

ماورای آن کتاب از عدد و شش خط

ہست صدر ہر علی طالب اور اشفا

التنوع التاسع

بود اسمای افعال و کزان پیش نهاد

سید باذرافع اسم اہمیات

و کاف با اسم خدا باشد بلیه شدیم

بسم الله الرحمن الرحيم

از آن میان شده ۱۵ هم مسیحی آفریق

وَنُفِثَ بِهِ فِي رَأْسِهَا مَدَّيْنِ مَكِينٍ
فِي رَأْسِهَا مَدَّيْنِ مَكِينٍ

ازستان است سرانجام گیرانیت

یون رویدان اسم عمل کشت ایضا
ای بله ملت ده و گنداره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسة للعلماء والطلاب
والحمد لله الذي جعل
الكتاب الكريم مدرسة
للأمة كلها

بکن لیکن وشی یا بیشتر اقصا

النوع العاشر

۱۴ اندیشه‌ها دارند سود مکرر در وقت

[illegible]

کلیه جانوران از این
مستثنی است که حیوانات
در دماغی و بعضی دیگر
بیماریات

<p>نوع عاشق سیزده فعله کانا با قصه</p> <p>کان صار اصبر مسمی اضحی ظل بات</p> <p>ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا</p>	<p>رافع اسعد و ناصب و خبر چون و کوا</p> <p>ما فنی ما دام ما انک لم یکن باشد و قفا</p> <p>هر کجا ایمنی همین حکمت و جمله روا</p>
<p>سکان بات خبر ثبات خبر مرسم را</p> <p>نیز باشد تام در معنی ثبت چون زاید</p> <p>صار به انتقال است اجمع و ای کند</p> <p>ظل ساز و مقترن مضمون جمله بانوا</p> <p>نیز این جمله معنی صار هم باشد و تام</p> <p>سیکنه توفیق تسی ما دام زین جمله و لی</p> <p>ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا</p> <p>لیکن هر نفی مضمون جمله باشد فاستمع</p> <p>نوع عاشق چون سیزده فعله کانا با قصه</p>	<p>در زمان ماضی اما منقطع یا داسما</p> <p>هم معنی صار مستعمل شود ای بانوا</p> <p>مستقرن مضمون جمله با صبح و با مسما</p> <p>بات ساز و مقترن باللیل اضحی بانوا</p> <p>لیک ظل و بات ناید تمام هر گز ای قفا</p> <p>تا بآن مدت که اسمش اخبار دارد بقفا</p> <p>بهر استمر اخبار اسمها را لی خطا</p> <p>حکم مامن بده الافعال باشد حکما</p> <p>منحصر و چار فعل این نوع گشت ای</p>
<p>النوع الحادی عشر</p>	

ای ثابت شد که این نوع
نوع عاشق سیزده فعله کانا با قصه
کان صار اصبر مسمی اضحی ظل بات
ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا
سکان بات خبر ثبات خبر مرسم را
نیز باشد تام در معنی ثبت چون زاید
صار به انتقال است اجمع و ای کند
ظل ساز و مقترن مضمون جمله بانوا
نیز این جمله معنی صار هم باشد و تام
سیکنه توفیق تسی ما دام زین جمله و لی
ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا
لیکن هر نفی مضمون جمله باشد فاستمع
نوع عاشق چون سیزده فعله کانا با قصه
ای ثابت شد که این نوع
نوع عاشق سیزده فعله کانا با قصه
کان صار اصبر مسمی اضحی ظل بات
ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا
سکان بات خبر ثبات خبر مرسم را
نیز باشد تام در معنی ثبت چون زاید
صار به انتقال است اجمع و ای کند
ظل ساز و مقترن مضمون جمله بانوا
نیز این جمله معنی صار هم باشد و تام
سیکنه توفیق تسی ما دام زین جمله و لی
ما برج مازال ما انک لم یکن باشد و قفا
لیکن هر نفی مضمون جمله باشد فاستمع
نوع عاشق چون سیزده فعله کانا با قصه



<p>افعال مقاربه فعل چون ناقص</p> <p>و باشد ال برقر بر بیشک بدان</p> <p>ن کر یا او شک بهتر شروع هم دن</p> <p>ن دازان ثانی عشر هم خصر در چار فصل</p> <p>ای نوع دوازدهم ۱۲</p>	<p>هست آن کاد و کر یا و شک و یگر</p> <p>لیک بر روی اصول ای افعال پیشوا</p> <p>و خبر از روی امیث عسی امیث</p> <p>کان بدین گشت از طبع شریف نکته ز</p> <p>که آن ظاهر شده است از طبع مکرر ۱۲</p>
<p>النوع الثانی عشر</p>	
<p>مع اسمای جنس افعال مدح و ذم بود</p> <p>هم بر مدح عام و میس بر ذم عام</p> <p>در عمل مدح و افعال بود و او را مدام</p> <p>باز تا ثالث عشر شد و بر فعل</p>	<p>چا همچون نعم پیش ساء از که جند</p> <p>هم چون نعم جند اسما چو پس از خوش</p> <p>نیست احتمال و با غیر و او هیچ جا</p> <p>و ان تو افعال قلوب بین جمله افعال</p>
<p>النوع الثالث عشر</p>	
<p>یا نهال یقین شک بود کان بدو اسم</p> <p>خدا شد یا حسب پس علت باز عت</p> <p>موقی را شد عت یا جلدت و باریت</p>	<p>چون رأید هر یک منصوب سازد هر دو را</p> <p>پس ظننت یا راست چون جلدت یا خطا</p> <p>بهر طریقت عت یا جلدت یا جلدت یا خطا</p>

در موصوف یاد و الحی این باب جزو ^{۳۰} نف
حق این هر دو شرط ای متبذی رسیدن
حق تکلیف جمع و تشنیه تائیت بهم
متبذیر اسم تام باشد کان تمام
ست تنویر اضافت ^{۳۱} فون جمع و تشنیه
اسم تام یا تنویر باشد غورطل است یا اضافت
ست معنی تائیت آنکه اورا سوخی غیر
ال لفظی چو با شتر حسن رسیدن تمام

یا بر استغفار اسم یا سوا عا لری صاف و ک
استغفار است چون اسماعیل بنی و غا
شد صفت چون اسم فاعلیک و صنفیه
با یکی از چهار اشیا گرد و دایره صاحب بود
پیش نموی تمام اسم تمام ای سوا
شد اضافت با یکی از این چهار نایانار و
پس معصومی ادا گوش ای منترا

عوامل معنویہ

در فصل مضارع معصوم باشد بدین
 در فصل مضارع بر طریق کوفیان
 بنی او گوش کن بخوبی گفته بصریان
 است قولی شمر و مرفوع آخرین
 ای بر قول کسانی سجوی ۱۲
 بمقدار این امان بمضارع اتفاق

همچنین معنی که عامل یقین در مبتدا
خالی از اجازیم و ناصب خود نشاندان است
جای اسم آورده نشد باشد صحیح و خطا
عالمین لفظی در صورت بودای مقتدا
لیکن تفسیر او آمد و قولی ای پسا

دست حصول
 نیو بسته یا چاد
 بیکل شوش یا حق
 بعض ناقص غلوزم
 داشت اشوزان
 خفت دینها ساس
 میزد اربعه گوشت
 حین اکلان در
 جنب این جواسر
 شطوطه کیدان و قوم
 اگر کسی را سید
 حقیقه کالی بدست
 تالش افتد تو صدک
 ۸۹
 چاکس این
 خفاقات اشواک
 نشسته
 و بر دوش و شوش
 این را بقتل زبان
 حلقه کشانید
 نامکب جاده
 سخت
 عجب
 میرا سی

صفت من
 است استحق با سدا فضل
 کار و نام برای آن کار است
 آن صفت بدو بطریق
 ثبوت بدو بطریق حدوث
 بدو بطریق انشؤا
 ای دیو نماد آن شمره
 سکه است ۱۱۰
 صفت خود خورشید با عنوان
 و دینی نامشند آن
 اسم این سبب صا آن است
 که با وجود انوار افاضت
 آن اسم بسوی اسم
 دیگر جا نیو بود ۱۱۱
 که نقل عنان چشم منظر
 بطریق مدح
 گفتو بست و دران
 این شعر شوش و چنان که
 شاعر و او خدایت هر یک
 یا شاعر است که در دست
 خانه و الطم و قه و در عبات
 بودن این نقصان بود و هم
 صحر را بجزان
 دیگر که
 کافه حین قدس کفا و زنده
 نام کار

به بر موصوف یا ذوالحال یا بر حرف
 حق این هر دو شرط ای مبتدی یقین
 حق تذکیر جمع و تشبیه تانیث بهم
 متشبه نیز اسم تمام باشد کان تمام
 است تنوین اضافت نون جمع و تشبیه
 اسم تمام یا تنوین باشد نحو ظل و یا یا اضافت
 است معنی تمامش آنکه اورا سومی غیر
 ال لفظی چو باشد حرفش مبدی نشد تمام

عالمی ہر کتاب اس لئے ہے کہ ہر کتاب ہر کتاب ہر کتاب

اوتارن تخریب اس زعالم لفظی بود	باشد این قول اصح در یاد گیر
نمایش آتیا بود اول مصدر کلام	خواه لفظاً خواه تقدیراً بود
در غیر محرم اندر عامل بود یا مبتدا	یا بود یا یکدگر معمول و عامل
نزد بعضو عامل او ابتدا هم است	یا دگر این هر سه مذمت هم گردان

خاطر

الحمد لله ذي جلال الخوفي الكلام كالمخ في الطعام والصلوة على رءوس
 سيد الانام وعلى آله العظام وصحابه الكرام وكرمين ههنگام بر كرم
 انضمام این مجموعه رسائل خوبصورت و پر دلان حلال مشكلات معانی
 و رافع بهمان بیانی و تصحیح صحیحان تصحیح اعلام معارف و عامل اعمال مكاشف باهت
 بهچران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تهذیب یافته خدمت برادر محترم مصطفی
 تقدیر بفرستاد العفوان در مطبع نظامی واقع کانپور اول ربیع الاول ۱۲۹۰
 حلیه انطباع پوشیده بطبع ضارطالاب مقبول خواطر اولی الالباب و با

وجه هر دو دستخط متمم بر خاتمه
 برای سند شخصی که مجموعه از اسطوبوع مطبع نظامی و دستخط ضارطالاب در آخرش است

در ابتدا باشد است
 بعین دحض باشد است
 هر دو در حق باشد باشد
 بعین صورت باشد باشد
 جزای یک افعالی باشد
 چنانکه قمار متاخرین شود
 در عری و در قمار و این
 است ای عامل و این
 خبر ابتدا باشد و در آخر
 است او نیز در خدمت
 عامل خبر لفظی بود
 نه منسوب
 ۹۰
 محمد بن محمد
 عامل بجا و در خدمت
 عامل مبتدا و متاخرین
 زانوی است



0142

DUE DATE

۲۹۲۳۲۵.۸

--	--	--	--

